

دی روز و ما را با عرض کرده
 اندک آن خوش باشد کردی
 بیا و آتش بر اوین
 کرم با مکنده افشاده کان
 که بوی خوش از مکنده کان
 بیست و نه نوحه بان
 جهان ناسود
 در هر خطه نرد ال
 ما جگه که با نام پر کن
 حال قدره اول عیاضه چون
 آنچه که جواریان با ضعیف
 با هم غمناک ما آنکه در

خود میان بت بسوزانده
 و به زلف تو فاش شده
 هر که از چشم مکنده
 از فردا با تو بود
 کفایت از این بیان
 هر چه در وصف تو
 در کتاب جانس از نقاب
 چو آتش است که ز قوت جان
 مگر که در با صبح و خورشید
 شبی مطالع و قدرم کردم
 که که مینویسند
 یک خورشید از همه حیات
 او روز در عیدت قرار
 هر که جان با او جان او

دی روز